

۱۳ - قضا و قدر و لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین

از حضرت نقطه اولی در صحیفه اصول و فروع است قوله الاعلی: "و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله که خالق جز او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض بخلق در کلتشی بیرون نرود که کفر محض است بل هر شیئی که اسم شیئیت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است و حده بعلت خصال سبعة باختیار خود شیئی و فرقی در خلق حقائق امکانیه و صفات اکوانیه بنظر حقیقت نیست بل عمل عاملین نه جبر است و نه تفویض بل امرالله سوای این دو امر است و این امر اوسع از ما بین سماء مشیت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوایل است و سر امر این است که خداوند عالم اختیارات کل شیئی را عالم است و بر سبیل اختیارات کل را خلق میفرماید و جزا میدهد ایشان را بوصف اختیار ایشان و هرگاه شیئی بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم باو کرده."

و از آن حضرت در تفسیرها قوله الاعلی: "و ان سر الامر هو ان لا یری احد ظهور فعل الله بما هو علیه الا نفس تجلی اختیارات الاشیاء بما هم علیه و ما هم سائرون الی ما لا نهاية لها و لا یری نورا الا نوره و لا حکما الا حکمه لان لا یوجد شیئی فی السموات و لا فی الارضین الا بمراتب سبعة التي هی مقامات آل الله سلام الله عليهم و ان العبد فی حین الفعل هو یفعل بفعل القدر من لدن خبیر علیم لان الله سبحانه کان عالماً باختیارات الكلّ و ما هم سائرون و علی ذلك یجزههم و صفههم و یعطهم حقهم و ان ذلك الاختیار هو مساوق وجود شیئی ... و هو سر القدر حیث یعلم اهل المنظر الی الفؤاد و لا یرون فعلا الا فعل الله و لا یرون موثرا الا الله."

از حضرت عبدالها در مفاوضات است قوله العزیز: "اموری در تحت اختیار انسان است مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف مختصراً اعمال خیریه و افعال شریه این واضح و مشهود است که اراده انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد و اما اموری است که انسان بر آن مجهول و مجبور است مثل خواب و ممات و عروض امراض و انحطاط قوی و ضرر و زیان این امور در تحت اراده انسان نیست و مسئول از آن نه زیرا مجبور بر آن است. اما در افعال خیریه و افعال شریه مخیر است و باختیار خویش ارتکاب آن نماید مثلاً اگر خواهد بذکر خدا مشغول گردد و اگر خواهد بیاد غیر مألوف شود، ممکن است که از نار محبة الله شمعی برافروزد و متخیر است که محب عالم گردد، و یا مبغض بنی آدم شود و یا بحب دنیا پردازد، و یا عادل شود و یا ظالم گردد. این اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسان است لهذا مسئول از آن. اما مسئله دیگر در میان است و آن اینکه بشر عجز صرف است و فقر بحت توانائی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علو و دنو بسته به مشیت و اراده جناب کبریا... مقامات نفوس مختلف است آنکه در مقام ادنی از وجود مانند جماد حق ندارد که اعتراض نماید خداوند مرا چرا کمالات نباتی ندادی ... مثل این مقام مثل کشتی است کشتی را محرک قوه باد و قوه بخار است و اگر این قوت منقطع ابداً حرکت نتواند با وجود سگان کشتی بهر طرف متمایل قوه بخار کشتی را بآن سمت راند ... این حرکت از کشتی نه بلکه از باد و بخار است و همچنین جمیع حرکات و سکانات انسان مستمد از مدد رحمان و لکن اختیار خیر و شر راجع

بانسان و همچنين پادشاه شخصى را حاكم اين شهر نمود و قوه تصرف بخشيد و طريق عدل و ظلم بموجب قانون بنمود حال اين حاكم اگر ظلم نمايد هرچند بقوت و نفوذ پادشاه نمايد ولى پادشاه از ظلم بيزار است و اگر عدل نمايد نيز بنفوذ پادشاه نمايد و پادشاه از عدل راضى و خرسند است. مقصود اين است كه اختيار خير و شر راجع بانسان و در هر صورت موقوف بمدد وجودى از پروردگار. سلطنت الهى عظيم است و كلّ در يد قدرت اسير، بنده باراده خود توانائى بر امرى ندارد پروردگار مقتدر و توانا است و مددبخش جميع كائنات ... مادام مراتب موجودات مختلف است و متفاوت بعضها فوق بعض پس انتخاب بعضى از اشياء برتبه اعلى مثل انسان و ترك بعضى در رتبه اوسط مثل نبات و وضع بعضى در رتبه ادنى مثل جماد چون بمشيت و اراده پروردگار است پى (*پس*) تخصيص انسان برتبه اعلى از فضل پروردگار است و تفاوت بين (*بين نوع*) انسان از حيثيت ترقيات روحانيه و كمالات ملكوتيه نيز بانتخاب حضرت رحمن است زيرا ايمان كه حيات ابديه است از آثار فضل است نه نتايج عدل شعله نار محبت بقوه (*قوت*) انجذاب است نه بسعى و كوشش در جهان خاك و آب بلكه بسعى و اجتهاد اطلاع و علم و كمالات سائره حاصل گردد.

و قوله العزيز: "سؤال از حرکت و سکون اشیاء نموده بودید که باراده حقّ است یقین است زیرا مدد وجود از فائض الجود است اگر بوجود امداد از حقّ نرسد کائى از کائنات بحرکت نیاید ولى مقصد و مراد اين نیست که جبرى در میان است بلكه مراد اين است اگر مدد منقطع شود جميع کائنات از حرکت باز ماند مثلا اگر مدد روح از اعضاء و اجزاء هيكل انسانی منقطع گردد از برای هيچ عضوى حرکتى نماند ولى اين حرکت برضايت و خواهش نفس است نه روح چه بسيار واقع که روح تقدیس جوید و جان جانان طلبد ولى نفس اماره مسلط شود و انسان را بحرکتى مبتلا نمايد که سبب کدورت روح شود در اين مقام است که ذکر ميشود لا حركة و لا سکون الا بالله."

و قوله العزيز: "و اما مسأله لا جبر و لا تفويض ... فاعلم انّ القدرة القديمة محرّكة للأفاق مقلّبة للقلوب و الابصار و مدخل الانسان فى الافعال هو الارادة و الميلان والقابلية و الاستعداد فالبشروا لشجر متحرکان و المحرک لهاتين الحرکتين هو الله و لكن حركة الانسان مباينة لحركة الاشجار لانّ الحركة الاولى بالاختيار و الارادة و الميلان و الثانية بالاضطرار و عدم الاختيار و المحرک هو العزيز الجبار ... و لنا مثل آخر و هو اذا اشتدت ریح صرصر فى البرّ و البحر ترى الفلك مواخر الى الشرق و الغرب و المحرک لها الریح الشديد ... و لكن اذا مال الملاح بالسکان الى الشرق فتذهب بقوة الریح مشرقة و ان اماله الى الغرب تذهب بها الریح مغربة."

و از آن حضرت در سفرنامه اروپا است قوله العزيز: "انسان در اموريكه راجع بحسن صفات و تعديل اخلاق است و سبب صعود بمقامات عاليه متعاليه مختار است ... اما در امور كلييه و قانون قدرت انسان مداخله نتواند."

و در سفرنامه امریکا است قوله العزیز: "سلسله موجودات بیک قانون عمومی و نظام الهی مربوط است و جمیع کائنات بهم مرتبط نمیشود حلقه‌ای از آن بهم خورد مگر آنکه مربوط بآن ارتباط و نظام عمومی است آنچه واقع میشود از مقتضیات آن است و مبنی بر حکمت بالغه زیرا این تقادیر الهیه است که هر گیاهی بروید آخر پژمرده میشود و هر زراعت سبز و خرمی خشک می‌گردد و هر ترکیبی تشتت مییابد. اینها همه از مقتضیات آن نظام و رابطه کلیه است که بتقدیر الهی تعبیر شده."

و در خطاب باقا میرزا یوسف بروجردی در عراق است قوله العزیز: "اما مسئله قصر عمر و قلت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادیر الهیه است و تقادیر الهیه روابط قویه صحیحیه که در بین اجزاء کائنات است هر امری مرتبط بجمیع امور است و هر قضیه از روابط ضروریه جمیع قضایا."

و در خطاب بمیرزا مهدی حکیم همدانی در گیلان قوله العزیز: "اما شرارت و درندگی و خونخواری یزید از تهور خود ایشان بود قضا را نباید متهم نمود قدر استعداد و لیاقت و اندازه خود اشیاء است زیرا معنی قدر اندازه است و قضای الهی که عبارت از حکم ربّانی در حقایق اشیاء است بقدر و اندازه اشیاء ظاهر میشود."

****حاشیه****

در قرآن است . قوله تعالی: "و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره."

در تفسیر بیضاوی است: و ربک یخلق ما یشاء و یختارو لا موجب علیه و لا مانع له ما کان لهم الخیره ای التخییر کالتطیره بمعنی التطیر و ظاهره نفی الاختیار منهم راسا و الامر کذالک عندالتحقیق فان اختیار العباد مخلوق باختیار الله منوط بدواعی لا اختیار لهم فیها.

و در تورات است: "خدا قلب فرعون را قسی و سخت کرد که نخواست بنی اسرائیل از خاک مصر بیرون روند." و کلام اشعیاست: المصور النور و الخالق الظلمه الصانع السلام و الخالق الشر انا الرب الصانع هذه جمیعها. و در انجیل کلام مسیح است: "احمدک ایها الاب رب السماء و الارض لانک اخفیت هذه عن الحكماء الفهماء و اعلنتها للاطفال."

و نیز در انجیل است: لم یقدروا ان یؤمنوا لان اشعیا قال ایضا قد عی عیونهم و اغلظ قلوبهم لئلا یبصروا بعیونهم و یشعروا و یرجعوا فاشفهم. قال اهل السنه افعال العباد و جمیع الحيوانات مخلوقه الله تعالی لخالق لها غیره و هو مذهب الصحابه و التابعین رضوان الله علیهم اجمعین. و قالت المعتزله هم موجودون افعاله الاختیاریه و كانوا لا یتجاسرون علی تسمیه العبد

خالقا الى ان نشأه الجبائی و قال ان لا فرق بين الایجاد و الخلق فسعى العباد الخالقین لافعالهم و لم یبال بخرق الاجماع. و قالت الجبرية و رئیسهم جهنم بن صفوان الترمذی و هو مذهب ابی الحسن الاشعری لا فعل للعبد اصلا و لا اختیار و لا قدرة لهم على افعالهم و هی کلها اضطرارية كحركات المرتعش و حركات العروق النابضة و اضافتها الى الخلق مجاز فعندهم جاء زید و ذهب عمر و كقولک طال الغلام و ابيض الشعر. و مبنى المذهبین اعنى الجبرية و القدرية على اصل لهما و هو ان دخول مقدر و احد تحت قدره قادرین محال ... فالجبرية قالوا لا قدرة للعبد على الاختراع لما تبين فكان الله مخترعها ضروره قالت المعتزلة قدرة العبد على الافعال ثابتة ضرورة ضرورة الامر بها كقوله تعالى اقيموا الصلوة ... و اصحابنا رحمهم الله اهل السنة لما وجدوا تفرقه بديهية بين ما نزاوله اى نباشره من الافعال الاختيارية و بين الحركات الصادره بدون شعور و اختیار فانهم علموا ... ان الاختیار مدخلا فى الاول دون الثانى و منعهم الدلیل الدال على ان الله خالق كل شیئى اى شیئى كان عن اضافته الفعل الى الاختیار العبد مطلقا جمعوا بين امرین و قالوا الافعال واقعة بقدره الله و كسب العباد. از كتب اهل السنة . عقیده کنونی اهل سنت و جماعت هم مانند شیعیان مذهب بین الجبر و الاختیار است. "از تفسیر سر سید احمد خان هندی بر قرآن" نه وجودی در کار بود و نه عدمی نه جوی بود و نه بر فراز آن آسمانی چه چیز بحرکت آمد بسوی کدام سمت در حرکت شد در تحت و مراقبت چه کسی بحرکت آمد آیا آنها و دریای عمیق وجود داشت ... در آن حال نه مرگی بود و نه حیات حیات جاودانی روز و شب از هم جدا نبودند فقط واحد حقیقی بدون اینکه اثری از خود در خارج نشان دهد وجود داشت و بجز او هیچ نبود ... در آنحال نخستین بار در وجود واحد حقیقی میل و اراده ظاهر شد که منشاء آغاز مذکور گردید ... خردمندانی که نور عقل و بصیرت دل آنها را پر کرده است ریشه وجود را از عدم یافته اند کی میدانند و چه کس میتواند برای ما بیان کند که مبداء آفرینش و آغاز آن کی است ... کی میدانند هستی از کجا سرچشمه گرفته است ... این هستی از کجا آمده است آیا حادث است یا قدیم ذاتی است آنکس که از بالاترین طبقات آسمان بینائی و بصیرتش مراقب جهان و عالم هستی است این موضوع را میدانند "مختصر از ترجمه ریگ ویدا"